

ولایت تدبیری در فقه سیاسی شیعه

غلامحسن مقیمی*

چکیده

«ولایت تدبیری»، که در کلام، تحت عنوان «امامت و خلافت» و در فقه، به «ولایت فقهی» شناخته می‌شود، درباره حکومت و اداره کشور است. اگرچه مباحث ولایت تدبیری از ابتدا، در حوزه‌های علمیه جریان داشته، اما در سال‌های اخیر، با استقرار نظام جمهوری اسلامی بر پایه نظریه «ولایت مطلقه فقیه» توسط امام خمینی علیه السلام بیشترین مسائل نظری در ساحت اندیشه سیاسی شیعه را موجب شده است. از این رو، تأمل و اندیشه در مفهوم «ولایت تدبیری» به عنوان مهم‌ترین مفهوم فقه سیاسی شیعه، ضرورتی عاجل و مبنایی دارد.

«مفهوم ولایت»

استقرار حکومت اسلامی بر پایه نظریه «ولایت مطلقه فقیه» توسط امام خمینی علیه السلام به عنوان مبنای نظام و درج آن در قانون اساسی، پرسش‌های فراوانی پیرامون «ولایت فقیه» در محافل گوناگون علمی مطرح ساخته که هر گروه بر اساس گرایش‌های علمی و سیاسی خویش، به تفسیر و تبیین آن پرداخته و احیاناً شبهاتی مطرح نموده‌اند. در واقع، «ولایت تدبیری» یکی از مهم‌ترین مفاهیم سیاسی در فقه سیاسی شیعه است که حدود و ثغور جمهوری را در حکومت «جمهوری اسلامی» تعیین می‌کند و از

*. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و کارشناسی ارشد علوم سیاسی و مدرس مرکز جهانی علوم اسلامی.

این‌رو، به نظر می‌رسد که رابطه‌ی تعاملی بین «جمهوری» و «ولایت سیاسی» مهم‌ترین مسئله‌ی نظری در ساحت اندیشه‌ی سیاسی در ربع قرن اخیر تاریخ ایران بوده است.

اما پیش از بحث درباره‌ی مبادی تصدیقی «ولایت سیاسی»، ایضاح مبادی تصویری آن ضروری می‌نماید؛ چرا که تلقی و تعریف صحیح واژه «ولایت مطلقه» موجب فهم درست محل نزاع خواهد شد.^(۱)

«ولایت» واژه‌ای است که علاوه بر کاربرد لغوی، در حوزه‌های گوناگون علوم اسلامی، مانند: کلام، فلسفه، فقه و عرفان نیز به کار رفته است. «ولایت» در باب‌های گوناگون فقه مثل قصاص، وصایت، حجر و مکاسب از واژه‌های رایج محسوب می‌شود. به علاوه، این واژه با مشتقاتش، ۲۳۳ بار در قرآن تکرار شده‌اند.

معنای اصلی این واژه، همچنان که راغب در مفردات گفته است، قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است، به نحوی که فاصله‌ای در میان آن دو نباشد. به همین دلیل، لغت‌شناسان بزرگ عرب، «ولئ» را به معنای نزدیکی و قرب گرفته‌اند.^(۲)

«ولایت» به (فتح و کسر واو) و دیگر مشتقات آن، در معانی متعددی به کار رفته‌اند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: صاحب، صدیق، رفیق، موافق،^(۳) نصرت و یاری، محب، سلطان، تصدّی امر، تسلط، سیطره، سلطنت، امارت، حکومت، و تدبیر.^(۴) اما اینکه این واژه مشترک لفظی است یا مشترک معنوی، برخی از لغت‌نویسان آن را مشترک لفظی تلقی نموده‌اند.^(۵) در یک تقسیم‌بندی کلی، معانی متعدد مزبور را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: ۱. قرابت یا نزدیکی؛ ۲. محبت یا دوستی؛ ۳. نصرت یا یاری؛ ۴. حکومت یا تصدّی امر.

«ولایت» به معنای دوستی، جزو فرایض و ارکان اسلام به شمار می‌رود و عبارت است از: دوستی نسبت به رسول اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام و دوست‌داران آن‌ها، و بر حسب نص صریح قرآن، قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اِلَّا الْمُوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰنِ (شوری: ۲۳) لازم شمرده شده است^(۶) و نیز یکی از اصول ده‌گانه فروع دین (تولّی و تبرّی) می‌باشد که از موضوع این بحث خارج است.

ولایت به معنای اول و سوم قرابت و نصرت نیز از محل نزاع ما خارج است؛ چرا که موضوع بحث ما در «ولایت فقیه»، ولایت به معنای حکومت و تصدی امور مسلمانان است؛ همان‌گونه که امام خمینی علیه السلام در این باره اظهار نموده‌اند: «ولایت یعنی: حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدّس»^(۷) مرحوم بحر العلوم هم نوشته است: در اصطلاح، «ولایت» به معنای سرپرستی و سلطه داشتن بر فرد یا افراد معین می‌باشد و در حقیقت، بیانگر نوعی حق دخالت و اعمال نظر در امری برای شخص خاص است. مصطلح فقها آن است که «ولایت» (به کسر واو) سلطه بر غیر به حکم عقل یا شرع، در بدن یا مال و یا هر دو می‌باشد. این سلطه می‌تواند اصالتاً یا عرضاً ملحوظ گردد.^(۸)

مفهوم «اطلاق» در نظریه «ولایت مطلقه فقیه»

دومین واژه مهم در نظریه ولایت فقیها، واژه «عامه» یا «مطلقه» می‌باشد. آیا «مطلقه» به معنای ولایت بی قید و شرط و ضابطه است؟ آیا لازمه اطلاق، محجور بودن مردم در حوزه عمومی است؟ آیا «مطلقه» دال بر استبداد رأی و انحصار قدرت است؟ چه فرقی بین «سلطنت مطلقه» و «ولایت مطلقه» وجود دارد؟

سؤالات مزبور و برخی دیگر، از جمله پرسش‌هایی هستند که در دو دهه گذشته، موضوع و دغدغه اندیشمندان سیاسی در خصوص حکومت ولایی بوده‌اند. گاهی عدم وضوح مفهومی این واژه موجب خلط‌هایی نیز شده است.

مفهوم «اطلاق» به‌طور مستقیم، به حدود اختیارات «ولی فقیه» مرتبط است. از دیدگاه امام خمینی علیه السلام، ولی فقیه کلیه اختیارات و شئون حکومتی پیامبر صلی الله علیه و آله را داراست. به تعبیر ایشان، «این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر از حضرت امیر علیه السلام بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر علیه السلام بیش از فقیه است، باطل و غلط است»^(۹) ایشان در جای دیگر می‌فرماید: «آنچه گفته شده تاکنون و یا گفته می‌شود، ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است ... این از اختیارات حکومت است و بالاتر از

آن هم مسائلی است...»^(۱۰) همچنین بیان می‌دارند: «کلیه امور مربوط به حکومت و سیاست، که برای پیامبر و ائمه علیهم‌السلام مقرر شده است، در مورد فقیه عادل نیز مقرر است و عقلاً نمی‌توان فرقی میان این دو قایل شد.»^(۱۱)

با این تعبیرات حضرت امام، معلوم می‌شود که حدود اختیارات فقیه محصور نیست و همین موجب سؤال شده است که این حکومت با حکومت سلطنت مطلقه چه فرقی دارد؟

برای روشن شدن مطلب، بناچار به عبارات خود حضرت ایشان مراجعه می‌کنیم. آنچه از کلمات حضرت امام علیه‌السلام فهمیده می‌شود این است که «ولایت مطلقه» ولایت بی قید و شرط نیست، بلکه اولاً، محدود به مصالح مردم است؛ ثانیاً، در چارچوب قوانین الهی است؛ ثالثاً، جعل ولایت برای فقها به اندازه جعل ولایت معصومان علیهم‌السلام نیست، تا آنجا که حوزه امور شخصی افراد را هم شامل شود؛ رابعاً، صفت «عدالت»، فقیه را محدود می‌نماید؛ خامساً، نظارت مردم مسلمان، حاکم اسلامی را مجبور به رعایت قانون می‌کند. برای هر کدام از این موارد، عبارتی از ایشان ذکر می‌کنیم:

امام خمینی علیه‌السلام در خصوص ولایت در چارچوب مصلحت عمومی می‌فرماید: «ولایت فقیهی که برخلاف مصلحت جامعه عمل می‌کند، ساقط است.»^(۱۲) «اندیشه حاکم جامعه اسلامی نیز، همچون عمل او، تابع مصالح مسلمین^(۱۳) است.» «حاکم اسلامی می‌تواند در موضوعات، بنابر مصالح کلی مسلمانان یا بر طبق مصالح افراد حوزه حکومت خود عمل کند. این اختیار هرگز استبداد به رأی نیست، بلکه در این امر، مصلحت اسلام و مسلمین است.»^(۱۴) «حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است...؛ مشروط از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره، مقید به یک مجموعه شرط هستند... مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت، حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است.»^(۱۵)

«پیغمبر هم خلاف نمی‌توانست بکند... خدا به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گوید که اگر یک حرف [خلاف] بزنی، رگ و تینت را قطع می‌کنم. حکم قانون است. غیر از قانون الهی، کسی

حکومت ندارد. برای هیچ کس حکومت نیست، نه فقیه و نه غیر فقیه، همه تحت قانون عمل می‌کنند.» (۱۶)

همچنین امام خمینی علیه السلام در خصوص همسان نبودن اختیارات حکومتی ولی فقیه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «البته لازمه این امر این نیست که رتبه معنوی آنان [ولی فقیه] همپایه رتبه پیامبران و امامان تلقی شود؛ زیرا چنان فضایل معنوی، خاص آن بزرگواران است و هیچ کس در مقامات، با آنان هم‌رتبه نیست.» (۱۷) «جعل خلافت برای فقها در رتبه جعل آن برای ائمه نیست و بر خلاف آنچه بعضی گمان برده‌اند، این نوع خلافت در عرض یکدیگر قرار ندارند.» (۱۸) «اگر ولایتی از جهت دیگر، غیر از زمام‌داری و حکومت برای ائمه علیهم السلام معین دانسته شود، در این صورت، فقها از چنین ولایتی برخوردار نخواهند بود. پس اگر بگوییم امام معصوم راجع به طلاق دادن همسری که مُرد یا فروختن و گرفتن مال او - اگرچه مصلحت عمومی هم اقتضا نکند - ولایت دارد، این دیگر در مورد فقیه صادق نیست و او در این امور، ولایت ندارد و در تمام دلایلی که پیش‌تر راجع به ولایت فقیه گفتیم، دلیلی بر ثبوت این مقام برای فقها وجود ندارد.» (۱۹)

امام خمینی علیه السلام در زمینه صفت «عدالت» فقیه، بارها آن را در برابر شبهه استبداد، متذکر شده‌اند: «آن اوصافی که در ولی فقیه است، با آن اوصاف نمی‌شود پایش را یک قدم غلط بگذارد. اگر یک کلمه دورغ بگوید، یک کلمه، یک قدم بر خلاف بگذارد، آن ولایت را دیگر ندارد.» (۲۰)

همچنین ایشان درباره آراء مردم و نقش نظارتی و کنترل مردمی معتقدند: «ما بنا نداریم که یک تحمیلی بر ملتمان بکنیم. اسلام به ما اجازه نداده است دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آراء ملت هستیم. ملت ما هر طوری رأی داد، ما هم از آن تبعیت می‌کنیم.» (۲۱) «همه مردم موظفند که نظارت کنند بر این امور، نظارت کنند اگر من یک پام را کنار گذاشتم، کج گذاشتم، ملت موظف است که بگویند پایت را کج گذاشتی، خودت را حفظ کن ... همه ملت موظفند به اینکه نظارت داشته باشند در همه کارهایی که الآن مربوط به اسلام است ... باید مسلمان این طور باشد که اگر هر که می‌خواهد، خلیفه مسلمان و هر که می‌خواهد

باشد، اگر دید پایش را کنار گذاشت، شمشیرش را بکشد که پایت را راست بگذارد»^(۲۲) نکته دیگری که برای فهم «مفهوم مطلقه» کمک مؤثری می‌کند، این است که اصولاً «اطلاق» یک مفهوم نسبی دارد و از این‌رو، در علم اصول فقه، گفته می‌شود: «الاطلاق و التقييد امران اضافيان»؛ اطلاق و تقييد دو امر نسبي اضافي هستند.

نکته سوم برای درک مفهوم «مطلقه» این است که «اطلاق و مطلقه بودن ولایت فقیه از آن جهت است که شامل تمام اختیارات حکومتی پیامبر و ائمه می‌گردد و اختصاص به برخی از آن‌ها ندارد. توضیح اینکه در مورد حدود اختیارات ولی فقیه در بین فقهای شیعه، سه نظریه عمده وجود دارد که تنها بنابر یکی از آن نظریات، اختیارات حکومتی فقهای جامع‌الشرائط و پیامبر و ائمه یکسان می‌باشد و بنابر دو نظریه دیگر، فقها فقط در برخی موارد، حق تصرف و اعمال ولایت دارند»^(۲۳)

به دلیل اهمیت مطلب و ارتباط با موضوع این تحقیق، این سه نظریه را بیان می‌کنیم: نظریه اول (ولایت عامه فقیه): حدود اختیارات حکومتی و سیاسی «فقیه»، شامل تمامی شئون امت و امور مربوط به حاکمیت سیاسی است. از جمله قایلان این نظریه، صاحب جواهر، محقق کرکی و امام خمینی علیه السلام می‌باشند. امام خمینی علیه السلام در این باره می‌نویسد: «فقیه عادل تمامی آنچه را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان در ارتباط با حکومت و سیاست داشتند، دارا می‌باشند»^(۲۴) امام خمینی علیه السلام از چنین ولایتی تعبیر به «مطلقه» نموده‌اند، ولی فقهای پیشین از آن به «ولایت عامه» تعبیر نموده‌اند که مرادشان اعم از دو نظریه بعدی است.

نظریه دوم (ولایت و تصرف فقیه در امور حسبه): طرفداران این نظر، قید «عام و مطلق» را برای فقیه نمی‌پذیرند، بلکه اختیارات فقیه را محدود به افتاء، اجرای حدود و قضاوت و جواز تصرف در امور حسبه، مانند حفظ مال غایب و صغیر می‌کنند. این نظریه را محقق نائینی مطرح کرده است: «محقق نائینی با تقسیم ولایت به 'ولایت غیر قابل تفویض' و 'ولایت قابل تفویض'، معتقد است که ولایت قابل تفویض، ولایت امام در امور سیاسی،

قضا و افتا است که قابل تفویض به غیر امام است. هرچند که این ولایت قابل تفویض است، اما ادلّه ولایت فقیه تخصصاً ناظر به ولایت فقها در قضا و افتا است، نه امور سیاسی. وی دربارهٔ مصادیق مشکوکه، که ندانیم مربوط به منصب سیاسی است یا منصب افتا، می‌گوید: «فالمتیقن هو الرجوعُ إلى الفقیه فی الفتوی و فصلِ الخصومة... و من وظیفتها الامور الحسبیه»^(۲۵)

با توجه به این عبارت، مرحوم نائینی حکومت و زعامت سیاسی «فقیه» را نمی‌پذیرد. نظریهٔ سوم (جواز تصرف فقیه در امور حسبیه): قایلان این نظریه معتقدند که تصرفات فقیه فقط در امور حسبیه است، آن هم نه از باب ولایت، بلکه از باب قدر متیقن. از معتقدان به این نظریه مرحوم آیه‌الله خوئی می‌باشد.

نتیجه اینکه مقصود از «اطلاق» در عبارت «ولایت مطلقه فقیه»، شمول و مطلق بودن نسبی آن در برابر نظریهٔ دوم و سوم است. از این‌رو، امام خمینی علیه السلام «ولایت فقیه را منحصرأ در امور حسبیه یا امور مربوط به افتا و قضا نمی‌داند، بلکه آن را شامل تمامی امور مربوط به حکومت می‌داند و البته در این اعمال ولایت، بر فقیه لازم است که مراعات مصلحت عمومی را بنماید. از این‌رو، کلمهٔ «مطلقه» به معنای رها بودن از هر قید و شرط نیست، بلکه به معنای مقید نبودن به افتا و قضا یا امور حسبیه است.»^(۲۶)

بنابراین، معنای «ولایت» و «مطلقه» فراتر از معنای لغوی و عرفی می‌باشد و بدون توجه به مفهوم آن در عرف متشرّعه و فقها، قابل فهم نیست.

به‌طور خلاصه از دیدگاه امام و دیگر فقهای موافق ایشان، مراد از «مطلقه»، مطلق العنان نیست، بلکه مقید به عدالت، مصلحت عمومی و فقاقت است. به عبارت دیگر، اضافهٔ واژه «فقیه» بر «ولایت» در «ولایت مطلقه فقیه»، اضافهٔ وصفی است که مشعر به علیّت است؛ یعنی فقیه با وصف «عدالت» و در چارچوب مصالح عامهٔ مردم ولایت دارد، و نیز «مطلقه» به نسبت دیگر ولایت‌هاست که مقید به امور حسبیه هستند، نه به معنای لغوی و عرفی. به بیان دیگر، «ولایت مطلقه» از دیدگاه امام، سه قید عدمی و دو قید وجودی دارد که عبارتند از: «۱. عدم تقید به امور حسبیه؛ ۲. عدم تقید به چارچوب

احکام فرعی الهیه و ثانویه^(۲۷) بلکه اگر مصلحت عمومی اقتضا نمود، شامل فراتر آن‌ها نیز می‌شود؛^۳ عدم تقید به قوانین بشری از جمله قانون اساسی؛^(۲۸) ۴. تقید به مصلحت جامعه اسلامی که لازمه‌اش مشورت با کارشناسان است؛^۵ تقید به امور عمومی و حکومت و سیاست»^(۲۹)

سه مورد اول گستره قلمرو ولایت سیاسی را مشخص می‌کنند و دو مورد آخر مرزبندی و محدودیت ولایت را، و از این‌رو، «ولایت مطلقه» نه رها و بدون قید است تا منجر به سلطنت مطلقه و استبداد رأی و یا محجوریت مردم در زندگی سیاسی شود، و نه محدود است، به طوری که نتواند حکومت اسلامی تمام عیار و مبسوط‌الید را تشکیل دهد. بنابراین، حکومت جمهوری اسلامی از دیدگاه حضرت امام علیه السلام مثل دیگر حکومت‌های جمهوری متداول دنیاست، با همان میزان اختیارات و مقیدات. منتها مقید به قوانین اسلامی و مصلحت عمومی جامعه اسلامی است.

ارکان ولایت تدبیری

تفحص و تحقیق در ارکان ولایت تدبیری در چیه‌ای برای فهم و درک «مفهوم ولایت تدبیری» است. مقومات و ارکان آن را می‌توان در^(۳۰) چهار عنصر مورد مطالعه قرار داد:

۱. جاعل ولایت

چون ولایت حکم وضعی اعتباری^(۳۱) است، نیازمند جعل است. جعل ولایت شرعی بر دو نوع است: یکی تأسیسی (شارع خودش آن را جعل و اعتبار کند)؛ دوم امضایی، (عقلاً جعل می‌کنند و شارع امضا می‌نماید) مثل ولایت قاضی. ولایت سیاسی معصومان، تأسیسی است؛ مثل: ولایت قیمومت، وصایت، حضانت و قصاص.

۲. ولی

فرد یا افرادی که عنوان ولایت برایشان جعل می‌شود، «ولی یا اولیای ولایت» خوانده می‌شوند. «ولی» باید دارای صفاتی باشد متناسب با ولایتش؛ مثلاً، در ولایت سیاسی، «ولی» باید دارای صفت فقاقت، عدالت و مدیریت باشد.

۳. مولیٰ علیه

«مولىٰ علیه در ولایت، به سه شکل ظهور می‌کند: اشیا، افعال و اشخاص ... در برخی، مثل وقف و وصایت، ولایت بر اموال است؛ و در بعضی، مثل فرایض عبادی میت، ولایت بر افعال است؛ و در برخی، ولایت بر اشخاص است. جایی که ولایت بر اشخاص جعل می‌شود، این ولایت ظهور می‌کند؛ اشخاص محجور و اشخاص غیر محجور. محجوران را فقیهان شش گروه می‌دانند: صغیر، مجنون، عبد، سفیه، مفلس و مریض مشرف به مرگ ... ولایت بر غیر محجور هم داریم؛ مثل: ولایت بر باکرهٔ رشیده، ولایت قصاص و ولایت تدبیری و تنظیمی» (۳۲)

نکته مهم در اینجا، آن است که بین ولایت و محجوریت، رابطهٔ عموم و خصوص مطلق نیست، بلکه من وجه است. بنابراین، همان‌گونه که برخی توهم کرده‌اند؛ لازمهٔ ولایت شرعی، محجوریت مولىٰ علیه نیست. به عبارت دیگر، فقط پنج گروه هستند که ولایت بر آنان به خاطر محجوریت آنها جعل شده که آنان عبارتند از: صغیر، مجنون، عبد، سفیه، و مفلس. از این‌رو، فلسفهٔ جعل ولایت در اینجا برای جبران نقص مولىٰ علیه است، ولی در خصوص امور عمومی و سیاسی نسبت به مولىٰ علیه بالغ و رشید، فلسفهٔ جعل ولایت به خاطر قصور و نقص نیست، بلکه لزوم سامان‌دهی نظام معاش جامعه است. از این‌رو، اینجا جعل به خاطر نظم مطلوب سیاسی و اجتماعی است. بنابراین، از دیدگاه حضرت امام علیه السلام «ولایت مطلقه فقیه»، مستلزم ناتوانی و محجوریت مولىٰ علیهم نیست تا گفته شود که «جمهوری اسلامی تحت حاکمیت ولایت فقیه یک جملهٔ متناقض است»! (۳۳)

۴. قلمرو ولایت

محدوده و حوزه‌ای که «ولی» از جانب شارع حق تصرف در آن دارد، نیز به تناسب نوع ولایت متفاوت است. از مجموع بحث، می‌توان گفت: «ولایت سیاسی» یک طیف دو سر است؛ در یک رأس این طیف، «حاکمیت مطلقه خالق و جاعل ولایت» و در انتهای آن،

«مولیٰ علیه و مردم» هستند. در این بین، هر کس به وسع فقه‌آهتی، تدبیری و عدالت‌ش، به خداوند نزدیک‌تر و لایق جعل عنوان ولایت وی می‌شود. بنابراین، «فقهای عادل مدیر» به عنوان «برگزیدگان» جامعه مدنی خداوندی محسوب می‌شوند که مکلف هستند با توجه به «مصالح عمومی» و نیز با توجه به اصل «مدارا و جلب رضایت مردم»،^(۳۴) خواست‌ها و حمایت‌های آنان را از مجرای فقه دریافت نموده و به «مجریان سیاسی و حکومتی» منتقل نمایند.

کوتاه سخن اینکه «ولایت مطلقه فقیه» یک اصطلاح فقهی خاص است که به قلمرو ولایت و مولیٰ علیه مرتبط است و حوزه اختیارات و حقوق آن‌ها را معین می‌کند و از این‌رو، این مصطلح هرگز نفی ضابطه و محدودیت را نه برای «ولی» ثابت می‌کند تا منجر به حاکمیت سیاسی «مطلق العنان» شود و نه برای «مولیٰ علیه»، تا اینکه «منجر به آزادی مطلق» گردد و در یک کلمه، «ولایت سیاسی» حکومت «قانون» است، منتها قانونی مطابق با باورهای اکثریت مولیٰ علیهم.

مبادی و مبانی نظری ولایت تدبیری

از جمله بحث‌هایی که برای کمک به درک و فهم صحیح مفهوم «ولایت تدبیری» ضروری می‌نماید، تشریح برخی مبانی و اصولی است که به نظر می‌رسد «ولایت فقیه» مبتنی بر آن‌هاست. به عبارت دیگر، سؤال اساسی این است که مبانی کلامی، فقهی و عقلی «ولایت سیاسی» از دیدگاه امام خمینی علیه السلام و دیگر فقها چیست؟

الف. اصل اکملیت و جامعیت دین

این اصل در واقع، پایه کلامی «ولایت» می‌باشد که مرتبط با حقیقت و جوهره دین است. «دین» عبارت از مجموعه قوانین و مقرراتی است که برای سعادت بشر نازل شده، و اسلام نیز خاتم دین‌هاست. لازمه عقلی دین خاتم و جامع، این است که تمام آنچه را برای سعادت بشر لازم است، بیان کرده باشد.

مهم‌ترین سؤال در اینجا آن است که آیا با انجام امور فردی و عبادی، حقیقت دین محقق می‌شود؟ آیا انتظار دین از بشر تنها انجام فرایض فردی است و برای انجام دیگر فرایض باید منتظر صاحب اصلی و حقیقی (امام زمان علیه السلام) باشیم؟ یا اینکه این امور تنها بخشی از دین هستند و تحقق راستین دین منوط به بخش دیگر دین است؟ در اینجا، دو دیدگاه کلان وجود دارند: (۳۵)

دیدگاه اول: بنابر این نظریه، در زمان غیبت، با انجام فرایض فردی می‌توان به کمال دین مطلوب رسید و در زمینه حکومت‌ها، فقط باید از ظلم پرهیز نمود. بنابر این، برعهده گرفتن شئون سیاسی پیامبر صلی الله علیه و آله، چه از باب نیابت یا وکالت و یا ولایت، جایز نمی‌باشد. روشن است که بر اساس این دیدگاه، راهی برای اندیشه حکومت اسلامی بر مبنای «ولایت سیاسی» باقی نمی‌ماند.

دیدگاه دوم: قایلان به این دیدگاه معتقدند که نه تنها وجود حکومت ضرورت دارد، بلکه حکومت، فلسفه عملی احکام شرعی است. بدین سان، اسلام تمامش سیاست است. (۳۶) بنابر این دیدگاه، پیامبر دارای سه شأن (رسالت، حکومت و قضاوت) بود که بجز شأن رسالت، کلیه شئون او، در زمان غیبت به جانشینان وی (فقها) واگذار شده است.

جامع‌نگری حضرت امام علیه السلام نسبت به اهداف دین و منسجم دیدن بخش‌های گوناگون آن، مهم‌ترین دلیل ایشان بر لزوم «حکومت ولایی» در عصر غیبت بوده است. توجه به این نکته کلامی، که دین جز با تشکیل حکومت اسلامی به منصه ظهور نخواهد رسید، دو نتیجه مهم در ادله «ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی» داشته است:

اولاً، همان‌گونه که خودشان اشاره کرده‌اند: «مجموعه احکام اسلامی - چه احکام سیاسی، مالی و چه حقوقی - نسخ نشده است و تا روز قیامت باقی است و همین باقی بودن احکام، اقتضا دارد که ضرورتاً حکومت و ولایت، که متضمن اجرای قوانین و حفظ حرمت آن است، محقق شود. اجرای احکام بدون حکومت امکان ندارد؛ چرا که موجب

هرج و مرج می‌شود. جدای از این دلیل، حفظ نظام اسلامی بدون تشکیل حکومت امکان ندارد.»^(۳۷)

ثانیاً، برداشت امام علیه السلام از روایاتی مثل «الفقهاء أمناء الرسول»،^(۳۸) «اللهم ارحم خلفائی»،^(۳۹) «الفقهاء حُصونُ الاسلام»،^(۴۰) «إني قد جعلته عليكم حاكماً»،^(۴۱) و «إن العلماء ورثة الانبياء»،^(۴۲) ولایت‌تدبیری در سطح اداره جامعه و تصدّی حکومت بوده است، به خلاف نظر و برداشت غالب فقها که از این روایات، فقط حجّیت فتوا یا قضاوت را استنباط می‌کرده‌اند.^(۴۳)

نتیجه اینکه از دیدگاه حضرت امام علیه السلام، اسلام نه تنها دینی کامل است، بلکه لازمه کاملّیت و جامعیت دین آن است که فقها باید در کلیه شئون سیاسی و قضایی جانشین معصومان علیهم السلام باشند تا بتوانند احکام شرعی و قوانین اسلام را در جامعه پیاده کنند. بنابراین، «این نکته که فقیه حصن اسلام است، معنایی ندارد، مگر اینکه سرپرست اسلام است؛ همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله سرپرست اسلام بوده‌اند در همه امور حکومت.»^(۴۴) بر این اساس، «ولایت سیاسی فقها»، همان خط استمرار حاکمیت سیاسی انبیا می‌باشد با تمام شئون و اختیاراتی که لازمه تشکیل یک حکومت عرفی است؛ یعنی دین به خلاف مدافعان سکولاریزم، محدود در حوزه زندگی عبادی فردی نیست، بلکه در زندگی سیاسی، اقتصادی و مانند آن نیز دخالت مستقیم و غیر مستقیم دارد؛ چرا که دین اسلام جامع، کامل و جهانی است و لازمه آن عدم اختصاص به زمان و مکان خاص و یا شئون فردی صرف است.

ب. اصل اجتهاد لازم (اجتهاد در مکتب امام خمینی علیه السلام)

ادعای اکملیت و جهان‌شمولی دین اسلام مستلزم آن است که این دین برای کلیه نیازهای بشری در تمامی عرصه‌ها و اعصار پاسخ‌گویی کافی و لازم ارائه کند. اما محدودیت احادیث معصومان علیهم السلام، حجم کتاب آسمانی و ظهور مسائل مستحدثه در طول زندگی بشری، ایجاب می‌کنند جزئیات مسائل، امکان طرح و پاسخ‌گویی در متن دین را نیابند و در

مواردی کہ عقل نخبگان مسلمان توانایی کشف احکام را دارد، شارع مقدس بہ طرح احکام کلی، مطلق و عام پردازد.

بدین سان، ضرورت اجتهاد و کوشش عقلانی در پاسخ‌گویی بہ مسائل مستحدثہ از منابع اصیل اسلامی مطرح می‌شود. «اجتهاد»، کہ در لغت بہ معنای جہد و کوشش است، در اصطلاح اصولی، «ملکہ و حالتی است کہ بہ واسطه آن، شخص فقیہ و مجتہد قادر می‌شود تا احکام شرعی را از ادلّہ اربعہ استخراج نماید.»^(۴۵) بہ عبارت دیگر، «اجتهاد یعنی: اطلاع بر تمام قانون‌های خدایی کہ در شئون فردی و اجتماعی و از قبل از آمدن انسان بہ دنیا تا پس از رفتن از دنیا، در همه کارها دخالت مستقیم دارد.»^(۴۶)

نکتہ دیگر اینکہ «استنباط و اجتهاد برای دست‌یابی بہ احکام شریعت، مورد اتفاق تمامی مذہب و فرقہ‌های اسلامی است، ولی اختلاف، در شیوہ اجتهاد فقہی است.»^(۴۷) آیه اللہ جنّاتی بہ پنج شیوہ در این بارہ اشارہ کردہ است:

۱. اجتهاد بر اساس منابع، بدون صدور فتوا، تفریع و تطبیق کہ در اوایل ایام غیبت صغرا رواج داشت.

۲. اجتهاد بر اساس ظاہر نصوص با صدور فتوا، ولی بدون تفریع و تطبیق کہ در قرون ۱۱ و ۱۲ متداول بودہ است.

۳. اجتهاد بر اساس منابع با تفریع و تطبیق، ولی تنها در مقام نظریہ، نہ عمل. این اجتهاد در نظر، «روش اصولی» نام دارد، ولی در عمل، «اخباری» است.

۴. اجتهاد مصطلح و ایستا کہ در این شیوہ، بہ نقش زمان و مکان توجہ نمی‌شود و از این رو، این روش ہم برای حل مسائل حکومتی شیوہ مطلوبی نیست.

۵. اجتهاد بر اساس مقتضیات زمان و مکان، کہ «اجتهاد لازم» نیز نامیدہ می‌شود، مدعی راه‌گشایی و پاسخ‌گویی بہ کلیہ مسائل زندگی فردی و مسائل حکومتی است.^(۴۸)

از دیدگاہ امام خمینی علیہ السلام، کسب علوم متداول در شیوہ اجتهادی مصطلح، لازم است، ولی کافی نیست؛ چرا کہ قادر بہ پاسخ‌گویی نیازهای حکومتی بر اساس مصلحت‌سنجی زمان و مکان نیست: «یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها ہم باشد، ولی نتواند

مصلحت جامعه را تشخیص دهد و نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی، در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد.»^(۴۹) «و البته در عین اینکه اجتهاد جواهری به صورتی محکم و استوار ترویج می‌شود، از محاسن و روش‌های جدید و علوم مورد احتیاج حوزه‌های اسلامی استفاده گردد.»^(۵۰) «حکومت، فلسفه عملی برخورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند و این بحث‌های طلبگی مدارس، که در چارچوب تئوری‌هاست، نه تنها قابل حل نیست، که ما را به بن‌بست‌هایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد. باید سعی خودتان را بنمایید که - خدای ناکرده - اسلام در پیچ و خم‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد.»^(۵۱)

بنابراین، مهم‌ترین نگرانی و دغدغه‌ای که حضرت امام علیه السلام را وادار به طرح نظریه «ولایت سیاسی فقیه» کرد، عدم توانایی اجتهاد مصطلح در صحنه زندگی سیاسی و حکومتی بود. از این رو، ایشان شرط مرجعیت را برای «ولی فقیه» رد کرد و در بازنگری قانون اساسی نیز این شرط حذف گردید و به شرط «فقاہت» اکتفا شد؛ چراکه از دیدگاه ایشان، هیچ کدام از مجتهدان مصطلح عصر قادر به تحمل «ولایت سیاسی» نبودند.

شاید بتوان اجتهاد را بر دو قسم دانست: یکی «مصطلح» که مرتبط با زندگی فردی و مصالح فردی مکلفان است، و دیگری اجتهاد «لازم» که اجتهاد در حوزه امور عمومی و سیاسی جامعه است که مبتنی بر درک صحیح از زمان و مکان و مصالح عمومی جامعه است. حاکم سیاسی علاوه بر شرط «فقاہت» و «عدالت»، باید نسبت به مقتضیات زمان آگاهی لازم داشته باشد تا بتواند «مصلحت عمومی» را کشف و از آن دفاع و حمایت کند. علاوه بر آن، جوهره حکومت، مبتنی بر مصالح و مفاصد عمومی است.

خلاصه اینکه مهم‌ترین دست‌مایه نظری و زیربنای فکری و نظری «ولایت تدبیری»

در مکتب امام خمینی علیه السلام، اجتهاد همراه با آگاهی از زمان و مکان و مصالح عمومی جامعه اسلامی است.

در پایان، به دلیل اهمیت بحث، برخی از عبارت‌های حضرت امام علیه السلام را در خصوص زمان و مکان نقل کرده، از توضیح آن‌ها در اینجا صرف نظر می‌نمایم:

«یکی از مسائل مهم در دنیای پر آشوب کنونی، نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری است ... زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند. مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است ... با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول، که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی را می‌طلبد.» (۵۲)

«ما باید سعی کنیم تا حصارهای جهل و خرافه را شکسته تا به سرچشمه زلال اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله برسیم و امروز غریب‌ترین چیزها در دنیا همین اسلام است و نجات آن قربانی می‌خواهد و دعا کنید من نیز یکی از قربانی‌های آن گردم.» (۵۳)

«مسائلی که امروز پیش آمده است، با مسائل سابق فرق می‌کند و برداشت‌ها از احکام اسلام مختلف است.» (۵۴)

«همچنین در حکومت اسلامی، همیشه باب اجتهاد باز است.» (۵۵)

«چه بسا شیوه‌های رایج اداره مردم در سال‌های آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود، به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کند. علمای بزرگوار اسلام از هم‌اکنون باید برای این موضوع فکری کنند.» (۵۶)

«یک مجتهد باید ... علاوه بر خلوص و تقوا و زهد، که درخور شأن مجتهد است، واقعاً مدیر و مدبّر باشد.» (۵۷)

«ما اصل موضوع (ولایت مطلقه فقیه) را طرح کردیم و لازم است نسل حاضر و نسل آینده در اطراف آن بحث و فکر نمایند و راه به دست آوردن آن را پیدا کنند، سستی و یأس را از خود دور نمایند و - ان شاء الله - کیفیت تشکیل و سایر متفرعات آن را با مشورت و تبادل نظر به دست بیاورند.» (۵۸)

ج. اصل لزوم حکومت

اصل ضرورت حکومت همواره در فقه سیاسی شیعه مورد تأکید بوده است و از این رو، در اعصاری که امکان اقامه حکومت نبوده، به سبب مصالح کل اسلام و مسلمانان، فقها با اصل حکومت‌های ناقص برای کاهش ظلم مضاعف، همکاری می‌کردند. امام خمینی علیه السلام در این باره معتقد بودند: «اگر ورود بعضی از علما در برخی از شئون دولت [جائز] موجب بپا داشتن فریضه یا فرایض و یا از بین رفتن منکر یا منکراتی گردد و محذور مهم‌تری مانند هتک حیثیت علم و علما و تضعیف عقاید افراد کم‌ایمان [را] در پی نداشته باشد، واجب کفایی است که شرکت جویند.» (۵۹)

بر همین مبنا، ایشان در کتاب *کشف الاسرار*، از همراهی‌های بسیاری از علمای بزرگ عالی‌مقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین یاد می‌کند. (۶۰) پذیرش حکومت مشروطه توسط مرحوم میرزای نائینی به خاطر کاهش فشار و ستم تلقی شده است؛ یعنی حکومت مشروطه مرتبه نازل حکومت «ولایت فقهی یا نیابی» فقهاست که نسبت به حکومت استبدادی ترجیح دارد.

در هر صورت، از دیدگاه حضرت امام علیه السلام اجرای احکام فردی و اجتماعی اسلام، که از اهم واجبات است، بدون «حکومت ولایی» غیرممکن است و از لوازم و مقدمات مهم حکومت اسلامی «ولایت سیاسی فقیه» است: «لازم است که فقها، اجماعاً یا انفراداً، برای اجرای حدود و ثغور نظام، حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد، واجب عینی است، و اگر نه واجب کفایی است.» (۶۱)

د. اصل حفظ نظام

یکی از کارویژه‌های مهم هر حکومتی، حفظ نظام اجتماع است. حضرت امام علیه السلام با الهام از احادیث معصومان علیهم السلام، همانند «أَنَّهُ لَا يُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (۶۲) به مسئله حفظ نظام به عنوان یک اصل اشاره می‌کند، (۶۳) به گونه‌ای که «حفظ نظام» را به عنوان یک حکم شرعی بر احکام اولیه در موارد اضطرار و مصلحت عمومی، مقدم

می‌داند: «حفظ نظام، یکی از واجبات شرعی و عقلیه است که نظام باید محفوظ باشد.»^(۶۴)

از دیدگاه امام خمینی علیه السلام، فرد اکمل برای حفظ نظام، «ولی فقیه» است: «قدر مسلم آن است که فقهای عادل، بهترین کسانی هستند که می‌توانند عهده‌دار تصدی این امور حفظ نظام و تصدی امور اجتماعی و سیاسی شوند.»^(۶۵)

ه اصل مقدمه واجب

از دیدگاه فقهای شیعه و از جمله امام خمینی علیه السلام، مسئله حکومت، نظام و ولایت سیاسی فقها، مقدمه‌ای برای اجرای احکام الهی محسوب می‌شود، وگرنه فی نفسه، ارزش ذاتی ندارد. آنچه ارزش و واجب شرعی تلقی می‌شود، فقط اجرای حدود و احکام الهی است: «ائمه و فقهای عادل موظفند از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند. صرف حکومت برای آنان جز رنج چیزی ندارد، منتهی چه بکنند؟ مأمورند انجام وظیفه کنند. موضوع ولایت فقیه مأموریت و انجام وظیفه است.»^(۶۶) «حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشر است.»^(۶۷)

اکنون که معلوم شد از یک سو، «حکومت» و «ولایت سیاسی فقها» جنبه مقدمه‌ای برای دیگر واجبات دارد و از سوی دیگر به تعبیر اصولیان، مقدمه واجب نیز واجب است،^(۶۸) می‌توان نتیجه گرفت که یکی از ادله و مبانی نظری مهم برای «ولایت تدبیری فقها»، قاعده مقدمه واجب است.

و. قاعده «لطف»

بر اساس این قاعده، هر چه انسان را از معصیت دور دارد و به اطاعت نزدیک نماید، انجامش بر خداوند لازم و واجب است. بنابراین، «لطف» فعل الهی است: «الامام لطف،

فَیَجِبُ نَصْبُهُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى»،^(۶۹) «الامامةُ رئاسةُ عامةٌ فی امورِ الدنیا و الدینِ لِشخصٍ مِنَ الاشخاصِ نِیابةً عَنِ النَّبِیِّ وَ هِیَ وَاجِبَةٌ عَقْلًا لِأَنَّ الْاِمَامَةَ لَطْفٌ.»^(۷۰)

قاعده «لطف»، که از سوی بیشتر متکلمان معروف عدلیه و طرفداران حسن و قبح عقلی مورد پذیرش قرار گرفته است، به روشنی بیان می‌دارد که خداوند آنچه را از احکام و مقررات در جهت زندگی فردی و اجتماعی برای بشر لازم بوده، بیان داشته است. از جمله مواردی که به قاعده «لطف» استناد شده، اثبات نبوت،^(۷۱) امامت و رهبری است. از این رو، باید مسائلی همچون حکومت در عصر غیبت و ولایت فقها، جایگاه مردم، شورا، تحزب و ده‌ها مسئله جاری را از قاعده لطف استخراج نمود.^(۷۲)

ز. اصل بدهات و ضرورت عقلی

به اعتقاد حضرت امام علیه السلام، اگر کسی مبانی و بایستگی‌های اعتقادی، فقهی و هویت اجتماعی احکام دینی را تصور کند، نظریه «ولایت سیاسی فقها» به گونه طبیعی از آنها استخراج می‌شود و چندان به برهان و استدلال نیاز ندارد:^(۷۳) «ولایت فقیه، از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد؛ به این معنا که هر کس عقاید و احکام اسلام را، حتی اجمالاً دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.»^(۷۴)

بنابراین، از دیدگاه امام خمینی علیه السلام، ولایت فقیه از معلومات عقلیه و از واضحات عقل است؛ یعنی مبانی نظری آن به عقل بدیهی و ضروری برمی‌گردد.

ح. اصل امامت و رهبری

مبنا و پیش‌فرض دیگری که در فهم و پذیرش نظریه «ولایت سیاسی» نقش دارد، تصدیق و باور به این است که اجرای برخی احکام، از جمله احکام سیاسی، مختص عصر

معصوم نیست. بنابراین، به نظر حضرت امام علیه السلام چون پیامبر وظیفه داشته در جامعه اسلامی برای اجرای احکام، حکومت تشکیل دهد و مؤمنان را هدایت و رهبری نماید، ولی فقیه هم این تکلیف و وظیفه را دارد: (۷۵) «خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون، یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت.» (۷۶)

در حقیقت، این سخن امام خمینی برگرفته از «یا ایُّها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء: ۵۹) است: «خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعیین حاکم می‌کند...؛ زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز به کسی احتیاج داشتند که اجرای قوانین کند، نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین شود... پس از تشریح قانون، باید قوه مجریه‌ای به وجود آید... اگر قوه مجریه نباشد، نقص وارد است. به همین جهت، اسلام همان‌طور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. ولی امر متصدی قوه مجریه و قوانین هم هست... رسول اسلام مجری قانون بود.» (۷۷)

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پیشینه تاریخی مفهوم «ولایت تدبیری»

برای یافتن مفهوم یک واژه تخصصی و اصطلاح علمی، باید به سوابق تاریخی آن توجه گردد. باید دانست که معرفت ما نسبت به واژه «ولایت» پسینی است. نمی‌توان با پیش فرض‌های پیشینی به جعل معنا پرداخت، بلکه تعریفی را که صاحب‌نظران از مفاهیم مورد بحث در کلام خویش ارائه می‌دهند، ملاک است. (۷۸)

۱. مفهوم «ولایت تدبیری» در عصر حضور

شیعه از گذشته تا به حال، اعتقاد داشته که «ولی» حقیقی، خداوند متعال است و هم‌زمان داری امت اسلامی را به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس به امامان معصوم علیهم السلام اعطا کرده است. این اعتقاد شیعه، الهام گرفته از کتاب و سنت است: «انما ولیکم الله و رسوله و

الَّذِينَ آمَنُوا.» (مائدة: ۵۵) اجماع علمای شیعه بر مسئله مزبور^(۷۹) ما را از مراجعه به کلماتشان بی‌نیاز می‌نماید.

اما سخن در میزان و حدود اختیارات و ولایت آنان است. «از دیدگاه علمای شیعه، ولایت، دارای مراتب مختلفی است که مرتبه کامل آن، از آن خداوند متعال می‌باشد. خداوند مرتبه‌ای از ولایت را به پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام تفویض نموده است.»^(۸۰)

حضرت امام ﷺ در کتاب الرسائل، در زمینه میزان و حدود ولایت پیامبر تحت عنوان «شؤونات النبی ﷺ» می‌نویسند: «إِنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْأُمَّةِ شَأُونًا: أَحَدُهَا النَّبِيُّ وَالرَّسَالَةُ، أَيْ تَبْلِيغُ الْأَحْكَامِ الْإِلَهِيَّةِ مِنَ الْأَحْكَامِ الْوَضْعِيَّةِ وَالتَّكْلِيفِيَّةِ؛ وَثَانِيهَا مَقَامُ السُّلْطَنَةِ وَالرَّئِيسَةِ وَالسِّيَاسَةِ... وَهَذَا الْمَقَامُ غَيْرُ مَقَامِ الرَّسَالَةِ وَالتَّبْلِيغِ، فَإِنَّهُ بِمَا أَنَّهُ مَبْلُغٌ وَرَسُولٌ مِنَ اللَّهِ لَيْسَ لَهُ أَمْرٌ وَلَا نَهْيٌ فِي أَحْكَامِ اللَّهِ تَعَالَى... وَآمَّا إِذَا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ أَوْ نَهَى بِمَا أَنَّهُ سُلْطَانٌ وَسَيَّاسٌ يَجِبُ اطِّعَاةُ أَمْرِهِ بِمَا أَنَّهُ أَمْرُهُ...؛ وَثَالِثُ الْمَقَامَاتِ مَقَامُ الْقَضَاءِ وَالحُكُومَةِ الشَّرْعِيَّةِ وَذَلِكَ عِنْدَ تَنَازُعِ النَّاسِ فِي حَقِّ أَوْ مَالٍ فَإِذَا رَفَعَ الْأَمْرَ إِلَيْهِ وَقَضَى بِمِيزَانِ الْقَضَاوَةِ يَكُونُ حُكْمُهُ نَافِذًا لَا يَجُوزُ التَّخَلُّفُ عَنْهُ.»^(۸۱)

با توجه به عبارات مزبور، از دیدگاه امام راحل ﷺ، پیامبر ﷺ دارای سه شأن بود: اول شأن رسالت که مربوط به نبوت و تبلیغ احکام الهی است و اختصاص به خود پیامبر ﷺ دارد؛

دوم شأن و مقام حکومت و ریاست عامه؛

سوم شأن و مقام قضاوت که مسئله حقوقی و فصل‌الخصومة است.

بنابراین، از دیدگاه ایشان، گستره ولایت برای پیامبر ﷺ پس از خداوند در مرتبه اعلا قرار دارد و در مرتبه بعد، ائمه معصومین علیهم‌السلام قرار دارند. تا اینجا، اجماعی و اتفاقی است و به همین دلیل، از اطاله کلام خودداری می‌کنیم.

۲. مفهوم «ولایت تدبیری» در عصر غیبت

با توجه به بحث گذشته، در فقه سیاسی شیعه، «ولایت فقها» فی الجمله، اجماعی است

و کسی نسبت به اصل آن اشکال نکرده، بلکه همواره نزاع بر سر محدودهٔ اختیارات «ولی فقیه» بوده است.

«موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده است»^(۸۲).

«ولایت مجتهد، که مورد مسئول است، از روز اول میان خود مجتهدین مورد بحث بوده، هم در اصل داشتن ولایت و نداشتن و هم در حدود ولایت و دامنهٔ حکومت او. و این یکی از فروع فقهیه است که طرفین دلیل‌هایی می‌آورند که عمدهٔ آن‌ها احادیثی است که از پیغمبر و امام وارد شده است»^(۸۳).

«به طوری که نقل کرده‌اند، مرحوم کاشف الغطاء نیز بسیاری از این مطالب را فرموده‌اند. عرض کردم که از متأخرین مرحوم نراقی، همهٔ شئون رسول الله ﷺ را برای فقها ثابت می‌دانند و مرحوم آقای نائینی نیز می‌فرمایند که این مطلب از مقبولهٔ عمر بن حنظله استفاده می‌شود»^(۸۴).

در خصوص اختیارات «ولی فقیه»، فقهای شیعه دو مبنا دارند:

۱. ولایت مقیّده: عده‌ای معتقدند که ولایت تنها در مواردی ثابت است که دلیل مشخص و خاصی وجود داشته باشد. از نظر این دسته از فقها، فقط در برخی موارد، دلیل قطعی شرعی وجود دارد؛ مثل ولایت بر اموال یتیمان، سفیهان، دیوانگان، غایبان، مجهول المالک، ارث بدون وارث، خمس (سهم سادات) و برخی از امور مربوط به تزویج سفیهان.

۲. ولایت عامّه یا مطلقه: عده‌ای دیگر از فقها مانند حضرت امام علیه السلام، کاشف الغطاء در کتاب کشف الغطاء، نراقی در عوائد الایام، مراغه‌ای در العناوین، صاحب جواهر در جواهر الکلام، فاضل در خزائن الاحکام، شیخ انصاری در مکاسب، بحر العلوم در بلغة الفقیه، مدرّس در اصول تشکیلات عدلیه، و بروجردی در الهدایة الی مقام الولاية، اعتقاد دارند که بر اساس دلایل عام، فقیه در تمام امور حکومتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام، ولایت و اختیارات داشته است، ولایت و اختیارات دارد، مگر مواردی

که دلیل خاصی وجود داشته باشد و امری از این اختیارات را استثنا و خارج کرده باشد. (۸۵)

سیر تطوّر ولایت تدبیری

در پایان این مقال، بجاست در سیر تطوّر «ولایت تدبیری» مروری اجمالی بنماییم و دیدگاه‌های گوناگونی را که هر کدام در پی چالش‌های عصر خود و نیز نظریه‌هایی را در زمینه نسبت ولایت سیاسی با حکومت وقت خودشان ارائه نموده‌اند، طرح کنیم. شاید بتوان رهیافت فقهای شیعه از شروع عصر غیبت (سال ۳۲۹ هـ ق) تا امروز را به چهار پارادایم کلی تقسیم کرد که به اختصار عبارتند از:

۱. عصر عزلت و تقیه

مهم‌ترین ویژگی این دوره، که از قرن چهارم تا دهم هجری را دربرمی‌گیرد، «شکوفایی حقوق فردی» است. این مرحله، که برخی از آن به «عصر فقه خصوصی»،^(۸۶) یا «عصر سلطنت غصبی» نام می‌برند، عصر عزلت و تقیه فقهای شیعه در زندگی سیاسی بود.

یکی از سؤالات محوری در خصوص وضعیت اندیشه سیاسی در این دوره، که برخی طرح نموده‌اند، این است که فقهای شیعه علی‌رغم ژرف‌نگری‌ها در بسیاری از مسائل فردی و جزئی، چرا در مسائل فقه عمومی و حکومتی به اجتهاد و تحقیق پرداخته‌اند؟ آیا از نظر آن‌ها مسئله «ولایت سیاسی» و «حکومت» کم‌اهمیت‌تر از فقه خصوصی بوده است؟ آیا الزامات زمان و فشارهای سیاسی اجتماعی مانع از این کار شده‌اند؟ آیا تلقی خاص از غیبت موجب آن شده است؟ آیا اساساً اسلام در عصر غیبت حکومت دارد؟ به همین دلیل، برخی از نویسندگان تاریخ اندیشه سیاسی معاصر معتقدند: «اینکه آیا اسلام فارغ از زمان معصومان علیهم‌السلام، حکومتی دارد یا نه، سؤالی است که برای فقیهان هزاره اول هجری مطرح نبوده است. لذا، ذکر ولایت فقیه در متون فقهی یاد شده هرگز به معنای ولایت سیاسی یا حکومت فقیهان نیست. آنچه که می‌توان به

بعضی فقیهان این مرحله نسبت داد، تفکیک بین امور شرعی و امور عرفی است؛ امور شرعی از قبیل: قضاوت و اجرای حدود و امور حسبیه.»^(۸۷)

اما به اعتراف آیه‌الله معرفت، «ولایت سیاسی فقها» از صدر اسلام دایم مورد توجه و بحث فقها بوده است: «در طول تاریخ فقاقت شیعه، لایزال این مسئله مورد بحث و محط نظر فقها بوده است... در طول این یازده قرن، همگی فقها یک سخن گفته‌اند و ولایت فقیه را به معنای مسئولیت و سرپرستی امور مربوطه گرفته‌اند که بر حسب موارد، تفاوت می‌کند و در رابطه با شئون عامه و مصالح همگانی است، تمامی احکام انتظامی اسلام را شامل می‌گردد و وصف 'عامه' یا 'مطلقه' همین معنا را افاده می‌کند. در مفهوم 'ولایت مطلقه فقیه'، هیچ‌گونه تحوّل یا تغییری - که برخی گمان برده‌اند - در هیچ دوره‌ای رخ نداده و از روز نخست تاکنون با یک مفهوم مطرح بوده است.»^(۸۸)

وی سپس مواردی از کلمات فقها و متکلمان را به عنوان نمونه ذکر می‌کند که به «ولایت سیاسی» معتقد بودند؛ از جمله: شیخ ابو عبدالله مفید (م ۴۱۳) و شیخ ابو جعفر طوسی (م ۴۶۰) - که در کتاب النهایه باب «جهاد» می‌فرماید: «قَدْ قَوَّضُوا ذَلِكَ لِأَجْرَائِ حُدُودٍ وَ أَحْكَامِ انْتِظَامِي اسْلَامٍ» الی فقهاء شیعتهم فی حال لا یتمکنون فیہ من تولیة بأنفسهم» - و سلار دیلمی (م ۴۶۹) و علامه حلّی (م ۷۷۱) و شهید اول محمد بن مکی (شهادت ۷۸۶) و شهید ثانی (شهادت ۹۶۵) و محقق اول (م ۶۷۶) و محقق ثانی (م ۹۴۰) و ابن فهد حلّی (م ۸۴۱).^(۸۹) از مجموع مطالب مزبور، می‌توان استنباط کرد که فقهای بزرگ شیعه با الهام از روایات معصومان علیهم‌السلام، ولایت و یا نیابت عامه را برای فقها مطرح می‌نموده‌اند، اگرچه به دلایلی - که ذیلاً می‌آیند - این اندیشه به حد نظریه پردازی و ارائه الگوی حکومتی منجر نشد؛ زیرا:

۱. تعدادی از فقهای گذشته از روایاتی مثل «الفقهاء حصون الاسلام»^(۹۰) «الفقهاء أمناء الرّسل»^(۹۱) «إنّ العلماء ورثة الانبیاء»^(۹۲) ولایت سیاسی در سطح اداره جامعه و تصدّی حکومت را استنباط نمی‌کردند، بلکه فقط حجّیت در فتوا و قضاوت را برداشت

می نمودند.^(۹۳) علت عمده چنین برداشتی عدم صراحت و دلالت عام این روایات بوده است، اگرچه تعداد بسیاری از فقها از جمله حضرت امام علیه السلام «ولایت سیاسی فقها» را از برخی از روایات استنباط نموده‌اند.

۲. برخی از فقهای شیعه بعضاً به خاطر تلقی خاص از دوره غیبت امام زمانه و مسئله امامت و اینکه شرط حاکم اسلامی عصمت است، تشکیل هرگونه حکومت و دولت را حرام دانسته و آن را غصبی تلقی می‌کرده‌اند.

۳. فشار و خفقان از ناحیه حکومت‌های وقت نسبت به جامعه شیعی موجب عدم دخالت و مشارکت اندیشمندان شیعه در بدنه دولت‌ها شده و از این‌رو، فقهای شیعه عملاً درگیر مباحث حکومتی و سیاسی نشده‌اند تا در اطراف آن بحث و نظریه‌پردازی کنند.

۴. آنچه از تاریخ فهمیده می‌شود این است که شیعیان هزاره اول نسبت به فرقه‌های دیگر اسلامی در اقلیت بودند و از این‌رو، نه تنها هیچ فرصت کافی برای تشکیل حکومت نیافتند، بلکه به دلایل سیاسی و اجتماعی، مجبور به تقیه بودند.

۲. عصر سلطنت اسلامی

مهم‌ترین ویژگی این دوره رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران، قدرت نسبی فقها و مشارکت آنان در قدرت سیاسی دولت صفویه می‌باشد. این مرحله، که از قرن دهم شروع شد و تا قرن سیزدهم ادامه یافت، آغاز تدوین رساله‌های متعدد در زمینه ولایت فقیه می‌باشد،^(۹۴) اگرچه شواهد نشانگر آن هستند که مباحث «ولایت تدبیری» از بسیار قبل، تحت عناوین گوناگون جریان داشته‌اند.

اگر عصر اول را دوره «عزلت، تقیه و جدایی دین و دولت» فرض کنیم، عصر دوم را می‌توان دوره «همکاری دین و دولت» نامید؛ دوره‌ای که دو نهاد سلطنت و ولایت، به خاطر برخی الزامات داخلی و خارجی به همکاری جدی و مؤثر با یکدیگر پرداختند. در این دوره، اگرچه سلاطین به واسطه مشروعیت مردمی فقها، کسب مشروعیت کردند،

ولی فقها فرصت کافی یافتند تا به مباحث حکومتی و سیاسی شیعه پردازند و بجاست که برخی این دوره را عصر «نظریه پردازی سیاسی و حکومتی» نام نهاده‌اند. در این دوره، به بررسی و شرح دلیل‌های حدود اختیارات ولی فقیه، به شکل گسترده‌تر پرداخته شد. از جمله فقهای این دوره، که به ولایت عامه یا نیابت عامه فقیه پرداختند، عبارتند از: محقق کرکی (م ۹۴۰ ق) که به ولایت عامه فقیهان اشاره می‌کند؛ محقق اردبیلی (م ۹۹۳ ق) - که نیابت عامه فقها را متذکر می‌شود - شهید ثانی (م ۹۹۶ ق)، حسین عاملی (م ۱۲۲۶ ق)، نراقی (م ۱۲۴۵ ق)، مراغه‌ای (م ۱۲۵۰ ق)، صاحب جواهر (م ۱۲۲۶ ق) و محقق انصاری (م ۱۲۸۱ ق).^(۹۵) اما از بین فقهای مزبور، مرحوم ملا احمد نراقی در خصوص بحث «ولایت سیاسی فقها» و گردآوری دلایل عقلی و نقلی آن، از برجستگی خاص برخوردار است. امام خمینی علیه السلام نیز در مورد فقهای این دوره می‌فرماید: «به طوری که نقل کرده‌اند، مرحوم کاشف الغطاء نیز بسیاری از این مطالب را فرموده‌اند. عرض کردم که از متأخرین، مرحوم نراقی همه شئون رسول الله صلی الله علیه و آله را برای فقها ثابت می‌دانند.»^(۹۶)

مركز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۳. عصر مشروطه اسلامی

مهم‌ترین ویژگی این دوره، نهضت مشروطیت و آشنایی فقها و اندیشمندان مسلمان ایران با مفاهیمی همچون «قانون اساسی»، «حقوق مردم»، «آزادی»، «عدالت» و «رأی اکثریت» بود. اما مهم‌ترین ثمره این نهضت، تصویب قانون اساسی مشروطه است که می‌بایست حکومت استبدادی را مشروط به قانون نماید. این عصر را، که از قرن ۱۳ هجری آغاز شد و تا قرن ۱۴ ادامه داشت، در چارچوب پارادایم «مدرن» یا عصر «حقوق عمومی» نیز گنجانده‌اند؛ چرا که جنبش مشروطیت در ایران به نوعی متأثر از دست‌مایه‌های مدرنیته در غرب بود.

همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، اگر عصر «عزلت و تقیه»، جدایی دین و دولت در صحنه زندگی سیاسی تلقی شود، و عصر «سلطنت اسلامی» را همکاری دین و دولت

(ولایت و سلطنت) بنامیم، آنگاه عصر «مشروطه اسلامی» را می‌توان به لحاظ نظری، عصر نظارت دین بر دولت (نظارت فقها بر حکومت مشروطیت) قلمداد کرد. اگرچه عملاً کارویژه نظارت فقها در این عصر به واسطه مسائلی که در مشروطیت پیش آمدند، عملاً محقق نشد. همان‌گونه که دیگر اصول قانون اساسی نیز مسکوت ماند. ولی در این دوره، مفاهیم و سؤالات تازه‌ای در ذهنیت فقهای شیعه ایجاد شدند که پاسخ‌ها و رهیافت‌های گوناگونی را موجب گردیدند.

اما نکته‌ای که در اینجا اهمیت دارد، این است که فقها در مواجهه با مشروطیت و مفاهیم مرتبط با این ایدئولوژی، به سه دسته تقسیم شدند: ۱. مشروطه خواه؛ ۲. مشروع خواه؛ ۳. مشروطه مشروع خواه. در واقع، دیدگاه‌های سیاسی مرحوم نائینی (م ۱۳۵۵) در تنبیه الامة و تنزیه الملة و شیخ فضل الله نوری (م ۱۳۲۷) تحوّل مهمی در مباحث حکومتی، سیاسی و «ولایت سیاسی فقها» بوده‌اند. کتاب مرحوم نائینی به عنوان اولین تلاش مدوّن و مدللّ علما برای پاسخ به مفاهیم کلیدی ایدئولوژیکی مشروطیت شناخته شده است.^(۹۷) تلاش وی برای سازگاری تکلیف الهی و حق مردمی و اینکه مشروعیت قوه مقننه با وجود مجتهدان در میان وکیلان حاصل می‌شود و مشروعیت قوه مجریه نیز با نظارت مجتهدان عادل محقق می‌شود، بهترین رهیافت سیاسی در آن مقطع تاریخی به شمار آمده است.

در اواخر این دوره، مرحوم بروجردی (م ۱۳۴۰) «ولایت سیاسی فقها» را با دلیل عقل به اثبات رساند و در کتب فقهی خود، بر ضرورت تلفیق سیاست و دیانت پامی فشرده و تدابیر امور اجتماعی مسلمانان را از وظایف فقها دانست.^(۹۸)

۴. عصر جمهوری اسلامی

مهم‌ترین ویژگی عصر جمهوری اسلامی پیروزی انقلاب اسلامی با اندیشه «ولایت سیاسی فقها» است. این مرحله، که از قرن چهاردهم هجری آغاز شد، شاید بتوان از آن، به «قرن امام خمینی (ره)» تعبیر کرد. همان‌گونه که بی‌نام امام خمینی (ره) انقلاب اسلامی در

هیچ جای دنیا شناخته شده نیست،^(۹۹) بی‌نام و اندیشه‌های سیاسی ایشان هم، قرن چهاردهم هجری جهان اسلام قابل فهم و درک نمی‌باشد.

اگر عصر اول را «سلطنت غضبی» (عزلت و تقیّه فقها) بنامیم و عصر دوم را دوره «همکاری سلطنت و ولایت» تلقی کنیم و عصر سوم را «نظارت ولایت بر مشروطیت» فرض کنیم، آن‌گاه عصر چهارم دوره «حکومت ولایی» در چهارچوب الگوی «جمهوری اسلامی» خواهد بود. امام خمینی علیه السلام نخستین فقیهی است که براساس «ولایت تدبیری فقها» موفق به تشکیل حکومت اسلامی بر ویرانه‌های نظام کهن‌سال استبدادی و استعماری شد.

سیر اندیشه امام خمینی علیه السلام در تأسیس حکومت اسلامی: سیر اندیشه‌های امام خمینی علیه السلام در خصوص تأسیس حکومت اسلامی بر پایه «ولایت تدبیری فقیه»، مراحل، مبانی و مقدماتی داشته است که در ذیل، به اختصار به آن‌ها اشاره می‌شود:

مرحله اول. ضرورت تشکیل حکومت برای اجرای احکام الهی:^(۱۰۰) حضرت امام علیه السلام این اصل را ابتدا در کتاب‌های *الرسائل* (۱۳۲۱ ش)، *کشف الاسرار* (۱۳۲۲ ش)، کتاب *البیع* (۱۳۴۱ ش) و *تحریر الوسيله* (۱۳۴۳ ش) به تناسب، مورد بحث قرار داده‌اند. اما آراء فقهی و سیاسی ایشان به شکل کامل‌تر و همراه با تدوین درس‌های فقه، در سال ۱۳۴۸ در نجف، تحت عنوان *حکومت اسلامی*، مخفیانه تدوین شدند.

مرحله دوم. آماده نمودن مقدمات حکومت اسلامی توسط فقیهان عادل و حمایت از ولایت سیاسی فقها:^(۱۰۱) در این مرحله، حضرت امام علیه السلام همه علمای و فقهای اسلام را به مخالفت علنی با ستمگران و شخص شاه دعوت کرد. انسجام در این مرحله، زمینه‌ساز و علت محدثه انقلاب اسلامی بود. در این دوره، امام خمینی علیه السلام بر خلاف فقهای گذشته، «تقیّه» را رد کرد و لزوم مخالفت علنی را مکرّر متذکر شد و مسئله امر به معروف و نهی از منکر را در رأس مبارزات سیاسی خود قرار داد. ایشان بزرگ‌ترین منکر را رژیم استبدادی پادشاهی و بزرگ‌ترین معروف را اقامه حکومت اسلامی تلقی نمود و اجرای

اصول «امر به معروف» و «نهی از منکر» را اگرچه با ضرر نفس و عسر و حرج، لازم و واجب دانست. (۱۰۲)

مرحله سوم. طرح نظریه «حکومت اسلامی» بر پایه ولایت سیاسی فقها: از دیدگاه امام خمینی علیه السلام، کلیه شئون سیاسی پیامبر صلی الله علیه و آله، که مربوط به تأسیس حکومت است، به فقهای عادل نیز منتقل می‌شود. (۱۰۳) البته طرح «ولایت سیاسی فقها» - همان‌گونه که در پیش متذکر شدیم - اختصاص به ایشان ندارد، ولی ویژگی ایشان از میان فقهای معتقد به ولایت فقها، اقدام عملی و توجه به لوازم سیاسی و ابعاد گوناگون آن می‌باشد که در نهایت، منجر به نظریه «حکومت ولایی» شد.

مرحله چهارم. ضرورت شرعی حفظ نظام: از دیدگاه ایشان، حکومت اسلامی و احکام حکومتی از احکام اولیه اسلام هستند و بر احکام فرعیه تقدم دارند. (۱۰۴) طرح این اصل از جانب ایشان در واقع، علت مبقیه انقلاب و حکومت اسلامی است. در حقیقت، امام راحل علیه السلام قصد داشت از حکومت اسلامی به عنوان بزرگ‌ترین معروف و شرط اصلی اجرای احکام الهی دفاع کند؛ چرا که ایشان هوشمندانه می‌دانست تنها در سایه حکومت است که روند تحوّل در فقه سیاسی شیعه تداوم می‌یابد و احکام حکومتی و سیاسی اسلام در دنیای نوین، فرصت طرح شدن پیدا می‌کنند و در صورت طرح درست مسائل «ولایت تدبیری» و پاسخ متأمّله به معضلات اندیشه سیاسی معاصر، راه و زمینه حکومت معصوم علیه السلام (امام زمان علیه السلام) هموار می‌شود و البته این مهم از دیدگاه ایشان، بر عهده اندیشمندان معاصر و آینده است کما اینکه اظهار نمودند: «ما اصل موضوع (ولایت فقیه) را طرح کردیم و لازم است نسل حاضر و نسل آینده در اطراف آن بحث و فکر نمایند و راه به دست آوردن آن را پیدا کنند، سستی، سردی و یأس را از خود دور نمایند و - ان شاء الله - کیفیت تشکیل و سایر متفرّعات آن را با مشورت و تبادل نظر به دست بیاورند ... و مطمئن باشند که خداوند توانا با آن‌هاست» (۱۰۵)

نتیجه‌گیری

از مجموع بحث، می‌توان نتیجه گرفت که ولایت تدبیری یا سیاسی یکی از مفاهیم کلیدی در فقه سیاسی شیعه بوده و همواره فقها از آن به عنوان حدود اختیارات حکومت مجتهدان بحث نموده‌اند. اما با گذشت زمان، این مفهوم کلیدی فقه حکومتی شیعه، وارد عرصه نظریه‌پردازی سیاسی نیز شد و در سیر تطوّر خود متکامل گردید. آنچه برای پژوهش حاضر مهم است، حدود اختیارات ولایت مجتهدان می‌باشد. به نظر محقق نائینی و برخی از فقهای دیگر، ادله عقلی و نقلی برای ولایت عام فقها کافی نیستند و از این‌رو، در جریان مشروعیت، حکومت مشروطه (در عصر مشروطه) مسیر دیگری را طی می‌نماید که در نهایت، منجر به نظارت فقها می‌گردد. اما برخی دیگر از فقها از جمله حضرت امام علیه السلام با تمسک به همان ادله نقلی، به تفسیر کارآمدتری از ولایت تدبیری رسید که بر مبنای آن، حکومت جمهوری اسلامی را تأسیس کرد و مشروعیت آن را مستند به ولایت، نمود.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پی‌نوشت‌ها

۱. «ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آن موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد.» (امام خمینی، ولایت فقیه، قم، آزادی، ص ۳).
۲. محمد بن رجب فارسی، مقائیس اللغة، ج ۶، ص ۱۴۱ / احمد بن محمد فیومی، المصباح المنیر، قم، دارالحجر، ۱۴۱۴ ق، ج ۲، ص ۳۹۶ / مرتضی زبیدی، تاج العروس، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۰، ص ۳۹۸.
۳. محمد یزدی، درس‌هایی پیرامون ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت، تهران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۱۴۰ به نقل از: بهرام اخوان کاظمی، قدمت و تدویم نظریه ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه امام خمینی علیه السلام، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ص ۱۹.
۴. مصطفی جعفر پیشه، «مفهوم ولایت فقیه»، مجله حکومت اسلامی، ش ۹، (پاییز ۱۳۷۷)، ص ۴۳.
۵. محمد بن مکرّم بن منظور، لسان العرب، بیروت، دارالاحیاء، ۱۴۱۶ ق، ج ۱۵، ص ۴۰۰ - ۴۰۲ / فخرالدین الطریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۵۵ - ۴۵۸ / علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، (و - والد)، / نیز ر.ک: مصطفی جعفر پیشه، پیشین، ص ۴۳.

۶. بهرام اخوان کاظمی، پیشین، ص ۱۹.
۷. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۶.
۸. محمد بن محمد بحر العلوم، بلغة الفقیه، ج چهارم، تهران، منشورات مکتبة الصادق، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۲۱۰.
۹. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۶۴.
۱۰. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰-۱۷۱.
۱۱. امام خمینی، شئون و اختیارات ولی فقیه، تهران، ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵، ص ۳۵.
۱۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۹.
۱۳. امام خمینی، شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۱.
۱۴. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۳، ص ۲۶۱.
۱۵. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۲.
۱۶. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۵۳، (۵۸/۸/۳).
۱۷. امام خمینی، شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۳-۲۵.
۱۸. همان، ص ۶۱.
۱۹. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۶۶، (۵۸/۸/۱۴).
۲۰. همان، ج ۱۱، ص ۱۳۳.
۲۱. همان، ج ۱۵، ص ۷۶.
۲۲. همان، ص ۳۲-۳۴، (۵۸/۳/۹).
۲۳. همان، ص ۲۱-۲۹.
۲۴. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۱۷.
۲۵. منصور میراحمدی، مسأله آزادی در فقه سیاسی معاصر شیعه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، قم، ۱۳۷۷، ص ۶۴.
۲۶. محمد جواد ارسطو، ذکر، قم، نهاد نمایندگی ولی فقیه، ۱۳۷۷، ص ۲۸. نویسنده در زمینه مفهوم «مطلقه» و اشکالاتی که بر آن وارد شده، به تفصیل بحث نموده است.
۲۷. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۶۱ (۶۷/۱۰/۸)، و نیز ج ۱، ص ۱۷.
۲۸. همان، ج ۲۰، ص ۱۷ (۶۶/۱۰/۱۶).
۲۹. محسن کدیور، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۷.
۳۰. مصطفی جعفر پیشه، پیشین، ص ۵۴.
۳۱. امام خمینی، کتاب الرسائل، ص ۲۳۱ / همو، ولایت فقیه، ص ۴۰.
۳۲. مصطفی جعفر پیشه، پیشین، ص ۵۴-۵۵.
۳۳. مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت، شادی، ۱۹۹۵ م، ص ۲۱۶ و ۲۱۹؛ و نیز نامبرده گفته است: «معنای ولایت، آن هم ولایت مطلقه... این است که مردم همچون صفار و مجانبین حق رأی و مداخله و حق هیچ‌گونه

تصرفی در اموال و نفوس و امور کشور خود را ندارند و همه باید جان برکف مطیع اوامر ولی خود باشند.» و نیز مراجعه کنید به: محسن کدیور، «حکومت ولایی»، هفته نامه راه نو، ش ۱۰، ص ۱۳. عبارت وی چنین است: «مردم اگرچه در حوزه امور حقوقی و مسائل شخصی، مکلف و رشیدند، اما در حوزه امور عمومی شرعاً محجورند. دخالت و تصرف مردم در حوزه امور عمومی، محتاج اجازه قبلی و با تنفیذ بعدی ولی فقیه است.»

۳۴. نهج البلاغه، ترجمه و شرح علینقی فیض الاسلام، تهران، فقیه، ۱۳۷۵، نامه ۵۳، ص ۹۹۶. عبارت حضرت

چنین است: «ای مالک، حتی مهم‌ترین امر نزد تو باید میانه‌ترین آن در حق و شامل‌ترین آن در عدل و جامع‌ترین آن در جلب رضایت توده مردم باشد؛ زیرا که خشم عامه مردم، خشنودی اقلیت مردم (خواص) را پایمال می‌کند، ولی خشم خواص در برابر خشنودی و رضایت عامه، نباید مورد توجه قرار گیرد.»

۳۵. مجله نقد و نظر، سال دوم زمستان ۱۳۷۴، ش ۵، ص ۱۵۳ - ۱۵۴.

۳۶. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۲ / همو، صحیفه نور، ج ۱، ص ۶۵ و ۴۷۳.

۳۷. همان.

۳۸. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۶، روایت ۳۸، باب ۹.

۳۹. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۴، ص ۴۲۰، روایت ۵۹۱۹، باب ۲.

۴۰. همان، ج ۱، ص ۳۸، روایت ۳.

۴۱. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۱، روایت ۱، باب ۲۹.

۴۲. همان، ج ۱، ص ۱۶۴، روایت ۶، باب ۱.

۴۳. مجله نقد و نظر، پیشین، ص ۱۵۵ - ۱۵۶.

۴۴. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۳.

۴۵. امام خمینی، کتاب الرسائل، ج ۲۷، ص ۹۵ / آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ج ۲، ص ۴۲۲.

۴۶. امام خمینی، کشف الاسرار، ظفر، ۱۳۲۳، ص ۲۰۴.

۴۷. بهرام اخوان کاظمی، پیشین، ص ۸۵ - ۸۷.

۴۸. همان، برای آگاهی بیشتر ر.ک: محمد ابراهیم جناتی، «نقش زمان و مکان در اجتهاد، کاربردی‌ترین شیوه فقه

اجتهادی»، کیهان، ش ۱۴۹۵۸، (۱۴/۱۰/۱۳۷۲).

۴۹. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۴۷ (۶۷/۸/۱۰).

۵۰. همان، ص ۱۳۰ (۶۸/۲/۱۷).

۵۱. همان، ص ۶۱ (۶۷/۱۰/۸)، برای آگاهی بیشتر ر.ک: بهرام اخوان کاظمی، پیشین، ص ۸۹ - ۹۱.

۵۲. همان، ص ۶۱ و ۹۸.

۵۳. همان، ص ۴۱.

۵۴. امام خمینی، شوون و اختیارات ولی فقیه، ص ۳۹.

۵۵. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۴۷.

۵۶. همان، ص ۱۰۰.
۵۷. همان، ص ۸۸.
۵۸. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۵۰ - ۱۵۱. «المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعضهم بالمعروف و ینهون عن المنکر» (توبه: ۷۱)؛ «إنما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة.» (مائده: ۵۵)
۵۹. امام خمینی، تحریر الوسیله، تهران: پیام، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۴۷۷.
۶۰. امام خمینی، کشف الاسرار، پیشین، ص ۱۸۷ - ۱۸۹. نیز برای آگاهی بیشتر، ر.ک: بهرام اخوان کاظمی، پیشین، ص ۲۱۶.
۶۱. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۷ - ۵۸.
۶۲. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.
۶۳. امام خمینی، شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۸۰.
۶۴. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۵۰.
۶۵. امام خمینی، شؤون و اختیارات ولی فقیه، ج ۷، ص ۸۵.
۶۶. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۶۰.
۶۷. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸۸.
۶۸. محمدرضا مظفر، اصول الفقه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ ق، ج ۸، ص ۲۳۵.
۶۹. نشریه حوزه، فروردین، اردیبهشت؛ خرداد، تیر ۱۳۷۷، ش ۸۵ و ۸۶، ص ۹۷. به نقل از: خواجه نصیرالدین طوسی، تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۱.
۷۰. حسن بن یوسف حللی، الباب الحادی عشر، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۴، ص ۳۹.
۷۱. شیخ مفید، النکت الاعتقادیه، در مجموعه مصنفات شیخ مفید، ج ۱۰، قم، ۱۴۱۳ ق، ص ۳۵ - ۴۱، برای آگاهی بیشتر مراجعه کنید به فصلنامه علوم سیاسی، ش دوم، پاییز ۱۳۷۷، ص ۱۴۵.
۷۲. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: غلامرضا بهروز لک، «درآمدی بر کلام سیاسی شیعه؛ قاعده لطف»، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۲، ص ۱۳۲.
۷۳. عباس مخلص، «مبانی و مبادی کلامی ولایت فقیه»، نشریه حوزه، ش ۸۵ و ۸۶، ص ۶۵.
۷۴. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۳ / همو، کتاب البیع، ج ۲، ۴۶۷.
۷۵. عباس مخلص، پیشین، ص ۸۹.
۷۶. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۷.
۷۷. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۴ - ۱۸.
۷۸. مصطفی جعفر پیشه، پیشین، ص ۴۲.
۷۹. مرتضی مطهری، ولاءها و ولایتها، قم، صدرا، ص ۳۳ - ۵۱.

۸۰. منصور میراحمدی، مسأله آزادی در فقه سیاسی معاصر شیعه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، قم، بی‌نا، ۱۳۷۷، ص ۵۳.
۸۱. امام خمینی، کتاب الرسائل، ص ۵۰-۵۱.
۸۲. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۴۹.
۸۳. امام خمینی، کشف الاسرار، ص ۱۸۵.
۸۴. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۵۰.
۸۵. برای آگاهی بیشتر ر.ک: بهرام اخوان کاظمی، پیشین، ص ۳۰-۳۴.
۸۶. محسن کدیور، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، ص ۱۳.
۸۷. همان، ص ۱۴.
۸۸. محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، قم، النمهید، ۱۳۷۷، ص ۱-۲.
۸۹. همان، ص ۲-۳.
۹۰. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۰، روایت ۵۹۱۹، باب ۲.
۹۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار ج ۱، ص ۶۶۴، باب ۱.
۹۲. همان، ج ۱، ص ۱۶۴، روایت ۶، باب ۱.
۹۳. همان، بخش «اکملیت و جامعیت دین».
۹۴. محسن کدیور، پیشین، ص ۱۴.
۹۵. برای آگاهی بیشتر ر.ک: مجله حوزه، ش ۸۵ و ۸۶، ص ۲۰ / محمدهادی معرفت، پیشین، ص ۲ / بهرام اخوان کاظمی، پیشین، ص ۳۲-۳۳.
۹۶. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۵۰.
۹۷. برای آگاهی بیشتر ر.ک: عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ / حسین آبادیان، مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴.
۹۸. محسن کدیور، پیشین، ص ۲۱.
۹۹. سخن مقام معظم رهبری آیه‌الله خامنه‌ای در مراسم ارتحال امام خمینی.
۱۰۰. امام خمینی، کتاب البیع، پیشین، ج ۲، ص ۴۶۱-۴۷۲.
۱۰۱. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۷۲-۴۸۳.
۱۰۲. همان، ص ۴۷۲-۴۸۲.
۱۰۳. همان، ص ۴۸۲ / امام خمینی رحمته‌الله علیه، کتاب الرسائل، ص ۵۰ / همو، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۵.
۱۰۴. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰.
۱۰۵. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۵۰-۱۵۱.

